

چرا سکوت جهان در برابر ظلم به فلسطینی‌ها، ریشه در تاریخ استعماری و نگاه دوگانه به انسان دارد

بازخوانی نگاه غربی به فلسطین



مریم شبیب

در پی آتش‌بس شکننده جنگ غزه در اکتبر ۲۰۲۵، هرچند با امید به پایان یکی از خون‌بارترین دوره‌های تاریخ معاصر همراه بود، جهان شاهد صحنه‌ای از نابرابری آشکار در واکنش انسانی و سیاسی بود. بسیج همه امکانات بین‌المللی برای بیرون کشیدن پیکر ۱۹ اسیر اسرائیلی از زیر آوار تونل‌های حماس، در برابر سکوتی سنگین نسبت به سرکشی بیش از ده هزار فلسطینی مفقود و شهید که هنوز در زیر خرابه‌های خانه‌هایشان مدفون هستند. درحالی که رسانه‌ها و دولت‌ها با حساسیتی بی‌سابقه درباره اجساد سربازان اسرائیلی گزارش می‌دهند، هیچ‌اراده‌ای برای جست‌وجوی پیکر کودکان، زنان یا مردان فلسطینی دیده نمی‌شود؛ کسانی که یا در گورهای جمعی بی‌نام دفن شده‌اند یا در زیر خرابه‌های خانه‌هایشان مدفون هستند یا پس از بازگرداندن پیکرشان از زندان‌های اسرائیل، دیگر قابل شناسایی نیستند. جهانی که برای جست‌وجوی چند جنازه بسیج می‌شود، اما نسل‌کشی آشکاران‌آدمیده می‌گیرد، بی‌تردید در تاریخ‌ترین نقطه اخلاق ایستاده است. این تضاد صرفاً یک مسئله انسانی یا رسانه‌ای نیست؛ بلکه نشانه‌ای یک ساختار تاریخی از نگاه غرب به انسان شرقی است. همان چیزی که ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی تشریح می‌کند. سعید نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ غربی، از قرن هجدهم تا کنون، «شرق» را نه به عنوان واقعیتهای مستقل، بلکه به عنوان «مصنوع ذهنی غرب» بازتولید کرده است؛ جایی که انسان شرقی در جایگاه منفعل و غیرعقلانی قرار می‌گیرد و انسان غربی در مقام فاعل، متمدن و نجات‌بخش ظاهر می‌شود.

چرا این دوگانگی؟

برای فهم ریشه این نابرابری در واکنش‌های جهانی، باید از عرصه سیاست و جنگ فراتر رفت و به سراغ ذهنیتی رفت که پشت این نابرابری ایستاده است؛ ذهنیتی که قرن‌هاست در دل فرهنگ غربی رسوب کرده و هنوز جهان را از زاویه‌ای یک‌سویه می‌بیند. ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی نشان می‌دهد، مفهوم شرق‌شناسی یک حوزه مطالعاتی صرف یا مجموعه‌ای از حقایق تاریخی در مورد شرق نیست، بلکه شرق‌شناسی یک «سبک فکری» است که بر تمایز هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی سخت‌گیرانه‌ای بین «شرق» و «غرب» بنا شده است. این مکتب در واقع روشی است که فرهنگ اروپایی غرب توانسته است شرق را مدیریت کند و آن را از اواخر قرن هجدهم به بعد، از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، ایدئولوژیک و علمی بازتولید (تولید) کند.

شرق‌شناسی، ساختن تصویری از دیگری

برای توجیه سلطه

ادوارد سعید در مقدمه کتابش می‌نویسد، شرق‌شناسی «نه دانشی بی‌طرف، بلکه شکلی از قدرت است. قدرتی که از طریق تولید دانش درباره دیگری، بر او سلطه می‌یابد. استعمارگران اروپایی در قرن نوزدهم، با توصیف جوامع شرقی به عنوان مللی کودک‌صفت و عقب‌مانده، مشروعیت یافتند تا در آن‌ها «نظم» برقرار کنند. شرق، به تدریج از جایگاه یک جغرافیای واقعی خارج و به مفهومی ذهنی و نمادین آنچه غرب نیست تبدیل شد.

در واقع از منظر سعید شرق‌شناسی مجموعه‌ای از ساختارهای اندیشه و عمل است که به نگرش اروپایی نسبت به شرق اجازه می‌دهد تا به عنوان یک دکترین (مکتب فکری) وجود داشته باشد. این نگرش مبتنی بر دوقطبی، غرب، برتر، فعال و عقلانی و شرق، پست‌تر، منفعل و غیرعقلانی یا احساساتی است. او توضیح می‌دهد که این تفکیک، بیننده غربی را در جایگاهی برتر از انسان شرقی که توسط غرب مورد مطالعه، تعریف و در نهایت کنترل قرار می‌گیرد، قرار می‌دهد و در نهایت شرق تبدیل به یک مصنوع یا ساختار فکری می‌شود که توسط غرب آفریده شده است.

صهیونیسم؛ تداوم شرق‌شناسی استعماری

با چهره‌ای نو

ادوارد سعید در کتابش استدلال می‌کند که نهضت صهیونیسم در قرن



ادوارد سعید استاد ادبیات انگلیسی و تطبیقی در دانشگاه کلمبیا و نویسنده بیش از بیست کتاب بود. او منتقد ادبی برجسته، روشنفکر عمومی و مدافع پرشور آرمان فلسطین بود که در سال ۱۹۳۵ در اورشلیم متولد شد و در سال ۲۰۰۳ در نیویورک درگذشت

داستانش را می‌شنود، چهره‌اش را می‌بیند؛ اما وقتی هزاران فلسطینی دفن می‌شوند فقط عددی اعلام می‌شود. بی‌نام، بی‌چهره، بی‌صدا. این دقیقاً همان فرایند حذف است که سعید آن را «انسان‌زدایی از شرق» می‌نامد.

از استعمار تا اشغال، تداوم همان منطق

اگر استعمار کلاسیک با نقشه و تفنگ همراه بود، استعمار نو با تصویر و روایت پیش می‌رود. امروز اسرائیل، با تکیه بر همان میراث فکری استعمار اروپایی، حضور خود را در فلسطین نه به عنوان اشغال، بلکه به عنوان «ضرورت امنیتی» توجیه می‌کند. غرب نیز، چون خود را در آینه این دولت می‌بیند، آن را مشروع می‌شمارد.

ادوارد سعید در کتابش می‌گوید: «هیچ دانشی بی‌طرف نیست، هر دانشی در خدمت قدرت است.» همین گزاره در مورد فلسطین عینیت یافته است. دانش، رسانه، سیاست و حتی ادبیات غربی در کنار هم ساختاری از معنا ساخته‌اند که در آن اشغال به نظم و مقاومت به آشوب ترجمه می‌شود.

بازخوانی امروز شرق‌شناسی

از نظریه تا واقعیت

بیش از چهار سال از انتشار کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید می‌گذرد، اما آنچه سعید در دهه هفتاد میلادی هشدار داده بود، امروز در غزه به شکلی خونین و در آسیای غربی به وضوح قابل مشاهده است. جهان هنوز بر اساس همان تقسیم‌بندی ذهنی عمل می‌کند. غرب، مرکز عقل و تمدن و شرق، حاشیه بحران و احساس است. این تقسیم‌بندی فقط در کتاب‌ها نیست؛ در تیتورها، تصاویر و حتی زبان روزمره سیاست جاری است. واژه‌هایی چون «پیشرفت»، «امنیت»، «نظم» و «خشونت» در بافت سیاست، معنایی کاملاً طبقاتی و جهت‌دار دارند و نتیجه این تفکر ترامپی است که خود را مسئول ایجاد صلح در آسیای غربی و ناجی صلح و امنیت معرفی کرده و خود را مستحق دریافت جایزه صلح نوبل می‌داند.

بازگشت به وجدان انسانی

ادبیات شرق‌شناسی ادوارد سعید در نهایت فراخوانی است برای بازاندیشی در همین نقطه. انسان شرقی، عرب، فلسطینی یا هر «دیگری»‌ای، نه ابژه نگاه غرب بلکه سوژه‌ای مستقل و صاحب صداست. اما جهان امروز، در برابر فریادهای غزه، هنوز گوش را بسته است. شاید چون شنیدن این صداها، مستلزم بازنگری در بنیان‌های قدرت و اخلاق غربی است؛ امری که برای نظم جهانی امروز دشوارتر از هر چیز است.

وقتی جهان با تمام ظرفیت‌هایش برای یافتن چند جنازه اسیر اسرائیلی بسیج می‌شود، اما هزاران فلسطینی مفقود یا دفن شده زیر آوار را نادیده می‌گیرد، فقط یک شکاف کمی نیست؛ بلکه شکاف کیفی است که چه کسی انسان به حساب می‌آید، چه کسی دردش دیده می‌شود و چه کسی در انتظار جهانی غایب است.

در نهایت، آنچه امروز در غزه جریان دارد، نه فقط ادامه یک جنگ، بلکه تداوم همان نقشه فکری است که ادوارد سعید درباره‌اش هشدار داده بود: «نقشه‌ای که شرق را بی‌صدا، بی‌چهره و بی‌ارزش می‌خواهد تا غریب بتواند چهره خود را اخلاقی و متمدن نشان دهد.»

نگاه صهیونیستی به انسان شرقی

در تفکر صهیونیستی فلسطینی نه دشمن، بلکه «غایب» است؛ غیاب او شرط حضور اسرائیل است. در روایت رسمی اسرائیل، تاریخ فلسطین از لحظه ورود مهاجران یهودی آغاز می‌شود. همه چیز پیش از آن «بی‌تاریخ» است. نخستین مهاجران یهودی اروپایی که به فلسطین آمدند، همان زبانی را به کار می‌بردند که استعمارگران بریتانیایی در هند و فرانسه در الجزایر استفاده می‌کردند: «آوردن تمدن به سرزمینی بی‌صاحب».

شعار معروف «سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین» تنها یک جمله تبلیغاتی نبود؛ بیانی فشرده از ذهنیت شرق‌شناسانه‌ای بود که فلسطین را به عنوان «سرزمینی خالی» و فلسطینی‌ها را به عنوان «جمعیتی بی‌هویت» تصویر می‌کرد. این نادیده‌گرفتن عاقدانه، پایه فکری حذف فیزیکی آنان نیز شد.

از همان روزهای نخست در ادبیات سیاسی اسرائیل، فلسطینی‌گاه به عنوان جمعیت تهدیدکننده و گاه به عنوان گروه تروریستی تعریف می‌شود، اما هرگز به عنوان «ملت» مطرح نبوده و نیاز به کشور و هویتی مستقل ندارد. او نه انسانی دارای حق، بلکه مانعی امنیتی در برابر تحقق رؤیای تمدن غربی در خاورمیانه است.

شرق‌شناسی در رسانه‌های مدرن

ادوارد سعید در یکی از گفت‌وگوهایش می‌گوید: «شرق‌شناسی امروز دیگر در دانشگاه‌ها نیست، در تلویزیون است.» و این دقیقاً همان چیزی است که در پوشش رسانه‌ای جنگ غزه مشاهده شد. رسانه‌های غربی، در بازنمایی درگیری، بار دیگر همان نقش تاریخی خود را ایفا کردند. به تصویر کشیدن غرب عقلانی و صهیونیست متمدن در برابر شرقی خشمگین و بی‌منطق بود. در اخبار شبکه‌های بزرگ، وقتی رژیم اسرائیل حمله می‌کند، واژه «دفاع» اما وقتی فلسطینی مقاومت می‌کند، واژه «تروریسم» استفاده می‌شود. در گزارش‌های تصویری، سرباز اسرائیلی «مدافع» و مرد فلسطینی، «خشونت‌طلب» است. حتی در مرگ نیز روایت نابرابر است.

انسان فلسطینی

«دیگری» بی‌چهره در ذهن جهان

در منطق شرق‌شناسانه، دیگری هیچ‌گاه سوژه نیست. او گوینده نیست بلکه فقط «موضوع» است. فلسطینی نیز در روایت غالب جهانی، صدایی ندارد. هیچ رسانه اصلی تصویر او را به عنوان انسانی با تاریخ، فرهنگ و احساس نشان نمی‌دهد. او یا جنگ‌جو است یا قربانی؛ هر دو تصویری منفعل که برای مخاطب غربی ساخته شده تا به جای درک و همدلی، احساس ترحم یا ترس برانگیزد.

وقتی جنازه یک سرباز اسرائیلی یافت می‌شود، جهان نامش را می‌داند،